

بسم الله الرحمن الرحيم
السلام عليك يا صاحب الزمان ادرکنا

روز معلم و روز تقدیر از زحمات معلمان محترم است. ما می‌گوییم تقدیر اما کلمه‌ی دیگرش اجلال و تعظیم و بزرگداشت مقام معلم است که واقعا جا دارد از مقام معلم تجلیل و اجلال صورت بگیرد. ما هر چه داریم از ائمه ع داریم، پس می‌رویم در محضر امیرالمؤمنین علیه السلام زانو می‌زنیم ببینیم آن حضرت راجع به اجلال معلم نظر مبارکش چيست؟ ما می‌خواهیم بزرگداشت مقام معلم را داشته باشیم که واقعا هم جا دارد. نه به خاطر این که روز دوازده اردیبهشت است بلکه همیشه مقام معلم باید ارج نهاده شود بخاطر مقدس بودن مسئولیتی که یک معلم به عهده دارد.

امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه یک فرمایشی دارند که خیلی زیبا است و کاملا مناسب چنین روزی است.

می‌فرمایند:

مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ وَ لِيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ وَ مُعَلِّمُ نَفْسِهِ وَ مُؤَدِّبُهَا أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ مِنْ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَ مُؤَدِّبِهِمْ .

کسی که خودش را برای مردم امام قرار دهد،

امام یعنی مقتدا، کسی که جلو می‌رود و بقیه پشت او هستند. مثل امام و مأموم که در نماز جماعت مطرح است. یعنی به او اقتدا می‌کنند. به او نگاه می‌کنند.

دنباله‌ی فرمایش حضرت نشان می‌دهد که منظور، آن مقام امامتی که ما قائلیم نیست. هر کسی در حوزه‌ای بخواهد یک نوع پیشوایی کند که جلو برود و بقیه پشت سرش بروند و به او نگاه کنند، این می‌شود من نصب نفسه للناس اماما، یعنی خودش را امام قرار داده. حالا برای جمعیتی زیاد یا تعدادی محدود.

فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ،

کسی که خودش را در چنین موقعیتی قرار می‌دهد باید شروع کند به تعلیم خودش. یعنی اول معلم خودش باشد.

می‌شود اول معلم خودش با شد آدم؟ بله، می‌شود. اگر نمی‌شد که نمی‌گفتند. یعنی قبل از این که دیگری را تعلیم دهد خودش را تعلیم دهد.

وَ لِيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ،

و باید این طور باشد که وقتی می‌خواهد تأدیب غیر کند، (ضمیمه در تأدیب به غیر بر می‌گردد نه نفس. چون نفس در عربی مؤنث مجازی است.) حالا می‌خواهد تأدیب دیگران را به عهده بگیرد، اما در درجه‌ی اول باید این تأدیب را با سیره‌ی خودش داشته باشد قبل از زبانش.

من اول ترجمه می‌کنم بعد فهرست می‌کنم.

می فرمایند:

قبل از این که بخواهد دیگری را با زبان خودش تأیید کند با سیره ی خودش تأدیب کند. سیره یعنی چه؟ سیره در عربی در مقابل صورت است. صورت همان ظاهر است. سیرت را گاهی می گویند باطن. ولی باطنی که بروز و ظهور خارجی دارد. یعنی می شود آن خلق و خو و رفتاری که از باطن شخص نشأت می گیرد و در رفتارش ظاهر می شود. تصنعی نیست. صورت سازی نیست. توجه کنید. حالا بیشتر هم توضیح می دهیم.

پس دو تا نکته فرمودند. یکی این که اول از خودش شروع کند، قبل از این که معلم دیگری باشد. دوم: حالا که می خواهد برود سراغ دیگری به چه روشی برود؟ از طریق سیرتش شروع کند، قبل از این که به زبانش بخواهد تأدیب کند. نمی فرمایند تأدیب به زبان لازم نیست. تأدیب به زبان هم لازم است، ولی رتبه ی تأدیب به سیرت مقدم به تأدیب به زبان است. بعد می فرمایند:

و مُعَلِّمُ نَفْسِهِ وَ مُؤَدِّبُهَا أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ مِنْ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَ مُؤَدِّبِهِمْ .

حالا اگر کسی رفت در این موقعیت و فهمید که باید مؤدب و معلم خودش باشد، او سزاوارتر است به اجلال. (همان کلمه ای که اول گفتیم به معنای تعظیم.) یعنی ما اگر قرار باشد کسی را به خاطر روز معلم تجلیل کنیم آن کسی سزاوارتر به تجلیل است آن که معلم و مؤدب خودش است. یعنی خودش را دارد ادب می کند. این شخص سزاوارتر است، در مقایسه با کسی که دیگران را تعلیم می دهد و تأدیب می کند.

می بینید! همه ی حرف را حضرت در همین چند جمله یاد داده اند. اگر بتوانیم حق مطلب را ادا کنیم یک راهکار روشنی به ما داده اند که می تواند الگو باشد برای کار معلمی، که انسان از این که معلم خودش باشد شروع کند. اول این را باور کنیم. قدم اول اعتقاد به این مطلب است. که ما از خودمان باید شروع کنیم. تا تعلیم و تأدیب را از خودمان شروع نکنیم تأدیب زبانی آن اثری که باید بگذارد نمی گذارد. پس اگر اجلالی قرار است صورت بگیرد برای این فرد شایسته تر است.

حالا یک سؤال: آیا نمی شود از بی ادبان ادب یاد گرفت؟ همین چیزی که معروف است که ادب از که آموختی از بی ادبان. می شود؟ چرا نمی شود؟ کسی بی ادبی کند و انسان بگوید این کار چقدر بد بود، من نکنم. از بی ادب هم می شود ادب یاد گرفت. اما بی ادب شایسته ی اجلال نیست. ما می خواهیم ببینیم چه کسی شایسته ی اجلال است. برای چه کسی در روز معلم باید بزرگداشت برگزار کنند. این مهم است. از سیرت باید شروع شود نه از زبان. عرض کردیم با زبان هم می شود بدون سیرت. ببینید این دو تا مکمل هم است نگفته اند به جای زبان سیرت باشد. گفته اند این مقدم باشد. یعنی تأدیب به صورت مقدم باشد نسبت به تأدیب با زبان. با زبان تنها هم آدم می تواند تأثیر بگذارد اما تأثیرش عمیق و ماندگار نیست.

اگر می خواهیم ان شاء الله یک اثر ماندگار از خودمان بگذاریم و بگوییم خدا ما یک چند سالی به ما توفیق داد که معلمی کنیم و یک اثری از خودمان به یادگار باقی بگذاریم، باید دقیقا این جوری باشد که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند تا ماندگار و عمیق شود، وگرنه سطحی و موقتی می شود. حالا اگر قبول کردیم فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام را، تأدیب را از سیرت شروع کنیم تا برسیم به تأدیب به زبان.

من به مقداری که وقت داریم و نمی خواهیم شما را خسته کنیم چند تا از سر فصل هایش را عرض می کنم. البته اگر بخواهد کامل تر شود خیلی زمان بیشتری مورد نیاز است که الان مجالش نیست ولی اگر شما به این سرنخ ها توجه کنید بقیه اش را هم می توانید خودتان حدس بزنید و در عمل پیدا کنید.

گفتیم سیرت در مقابل صورت است. یعنی معمولاً سیرت را می گویند باطن و صورت را می گویند ظاهر. ولی سیرت فقط باطن نیست، باطنی است که بروز خارجی هم دارد. من می خواهم چند تا نمونه از تأدیب به سیرت را عرض کنم که این ها برای ما عملی و کاربردی شود و فقط کلی گویی نکرده باشیم.

تأدیب به سیرت

اولین قدم: نیت

ما به چه نیتی می خواهیم کار معلمی کنیم و مربی شده ایم؟ می تواند انگیزه های مختلفی داشته باشد. ولی آدم عاقل انگیزه ها را می چیند و بالا بالایی ش را قصد می کند. گفت چون که صد آمد نود هم پیش ما است. اگر شما آن بالاترین نقطه را نیت کنید پایین تر هایش هم گیرتان می آید. می شود به این نیت باشد که زندگی خرج دارد و کمک خرجی در زندگی داشته باشیم و البته این یک نیاز واقعی است و خیلی هم خوب است. هیچ بد نیست. ولی به این حد اکتفا کردن حیف است. آدم می تواند بالاترش را نیت کند. یا مثلاً مدرکی گرفته ایم و حالا که نمی شود بیکار در خانه بنشینیم، پس بیاییم کار کنیم. این هم یک نیتی است. ولی برویم بالا هی همت را بالا بگیریم. بالاترین نیتی که می شود کرد بکنیم. بالاترین نیت در معلمی همان نیتی است که در نماز خواندن و هر عبادتی می شود کرد. بالاتر از خدا که نداریم. شما بیایید با خدا معامله کنید. بگویید خدایا اگر چیزی به من لطف کرده ای و من چیزی را یاد گرفته ام، حالا درس خوانده ام یا جلسه رفته ام مطالعه کرده ام، به هر طریقی یک هنری، یک علمی، یک مهارتی کسب کرده ام می خواهم الان زکاتش را بدهم. زکاة العلم نشره. هیچ اشکالی هم ندارد که نیت طولی کنید. من از نظر فقهی هم دارم شما را توجه می دهم. بله من توجه دارم که مدرسه بالاخره ما را بدون حق الزحمه نمی گذارد. آن ها هم وظیفه ی خودشان را انجام می دهند. ولی من نیتم را بالاتر قرار می دهم، آن یکی هم حاصل می شود. این چند ساعتی که از خانه می آیم بیرون تا بر می گردم واقعاً صد قربت کنم. می شود این کار را کرد. خالصانه صد قربت کنم بگویم خدایا برای تو می آیم. به خدا هم بگویم خدایا، اگر آمدن و رفتن من مورد رضای تو نیست اصلاً از من دعوت نکنند. من را به همکاری نخوانند. شما بگویید، ضرر نمی کنید. من خودم از این تجربه ها کرده ام. یک چیزهایی که نزد دیگران خیلی مهم بوده آن موقع که گفتیم خدایا اگر این در مسیر رضای تو به درد می خورد جور شود وگرنه جور نشود. حیف است آدم به کم رضایت دهد. حالا که سفره ی کرم و انعام الهی پهن است آدم بگوید ما می خواهیم از خدا مزد بگیریم از مدرسه نمی خواهیم مزد بگیریم. بله، مدرسه هم وظیفه خودشان را انجام می دهند. آن ها که نمی خواهند شما صلواتی کار کنید. پس، از نیت و قصد قربت شروع می شود. قصد این که من برای امام زمان علیه السلام قدمی بردارم. در این دوران غیبت من چه کار کردم برای امام زمان؟ البته اگر در خانه رسیدگی به بچه ها و همسر من آن هم همین نیت است. ولی آن ان شاء الله به سامان باشد نه این که با آمدن به مدرسه نظام و

سامان خانواده به هم بریزد. که می دانید این هم مورد رضای خدا نیست. اما، آن ان شاء الله به سامان و هماهنگ و با رضایت قلبی باشد، بعد انسان بیاید یک وقت هایی را هم صرف این جور عبادت ها کند. این قدم اول در سیرت است که از نیت شروع می شود. المحاسن / ج ۲ / ۳۳۱ / کتاب العلل ص : ۲۹۹ قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ أُوْىٰ عَلَىٰ نَيْتِهِ. یعنی هر کسی اجر و ثواب نیتش را می برد. هر چه شما نیتتان را بالاتر قرار دهید اجر و پاداشتان بالاتر است و اصلاً قابل قیاس نیست اجری که خدا می دهد با تشکری که مدرسه از شما می کند که ارزش آن چنانی ندارد. البته ارزش دارد نه این که ندارد ولی خیلی تفاوت دارد.

دوم:

اگر تأدیب به سیرت کنیم سیرت آن است که از باطن شروع می شود و به ظاهر بروز می کند. آن چیست؟ ما اسمش را می گذاریم **اخلاق**. اخلاق جمع خُلُق است یعنی خلق و خوی آدم باطن و ظاهرش به هم وصل است. اگر من آدم متواضعی باشم، هم قلباً متواضع هستم، هم در رفتارم همه تواضع را می بینند. و اگر خدای ناکرده یک آدم از خود راضی باشم، هم در باطنم اینجور است هم همه رفتارم را می بینند و می فهمند من خودم را یک پله بالاتر از بقیه می بینم. اخلاق اینطوری است.

شما می دانید ما یک اخلاق عمومی داریم یک اخلاق تخصصی. اخلاق عمومی یعنی اخلاقی که باید همه جا داشت، با همه کس. در خانه، در اجتماع، با فامیل با دوست با دشمن با همسایه با راننده اسنپ، هر کس. اخلاق عمومی مثل چی؟ مثل صداقت و روراستی. یا مثل امانت داری. من زیاد نمی خواهم روی این ها بایستم می خواهم برسم اخلاق تخصصی معلمی را عرض کنم.

یا مثلاً وفای به عهد که وفای به عهد با همه هست. نه این که فقط چون با مدرسه قرار داد بسته ام باید به آن وفادار باشم. نه، همه جا باید متعهد و وفای به عهد داشته باشم. یعنی دیگرانی که من را می شناسند من را آدمی بدانند که حرفم حرف است. بدانند من یا حرفی را نمی زنم یا اگر می زنم پای آن می ایستم و احتیاج نباشد هی تأکید کنند که یادت نرود چنین و چنان کنی. این ها مثال بود از اخلاق عمومی. که همه کس غیر این از ما نبینند. این که نفاق، دو رویی، دو زبانی نبینند. و امانت داری که خیلی روشن است. خیانت در امانت اصلاً در قاموس ما معنا نداشته باشد. این سه تا مثال بود برای اخلاق عمومی.

اما هر وادی اخلاق خاص خودش را می خواهد. شما رویش تأمل کنید. مثلاً اخلاق همسررداری. اخلاق بچه داری. اخلاق خانه داری. این ها همه مطرح است دانه دانه تخصصی باید آدم واحدهایش را بگذارند. متأسفانه خیلی ها بی توجه اند به این که اگر می خواهند ازدواج کنند باید یک دوره اخلاق همسررداری را طی کنند که چه آیتم هایی دارد؟ همچنین فرزند دار می خواهند بشوند اخلاق فرزند داری و اخلاق مادری چه اخلاقی است. حالا می رسیم به اخلاق معلمی. من شاید چند تا از برجسته هایش را بگویم. نمی خواهم بگویم مهم ترین هایش این ها است شاید موارد مهم تری به ذهن شما برسد. من از باب نمونه عرض می کنم. به نظر می آید در مدرسه -البته این جزو اخلاق عمومی هم هست ولی در مدرسه یک ضرورت خاص پیدا می کند-

۱- این که انسان قصد را بگذارد بر حفظ حرمت دیگران. این جزو اولی ترین اخلاقیاتی است که قرآن و ائمه علیهم السلام به ما یاد داده اند. اصلا بی احترامی و حرمت شکنی مطلقا برای ما معنا نداشته باشد. حالا چه نسبت به همکاران، چه نسبت به دانش آموز، چه نسبت به اولیاء، چه نسبت به کارمندان مدرسه. حفظ حرمت، یعنی همه محترم اند. من مطلقا به خودم اجازه نمی دهم که خدای ناکرده یا در حضور کسی یا در غیاب کسی حرمت شکنی کنم. همان طور که دوست ندارم حفظ حرمت من نشود، حفظ حرمت همه را بر خودم واجب بدانم. و احترام همه را حفظ کنم.

بله، اختلاف سلیقه و عیب و ایراد وجود دارد. ولی هیچ کدام از این ها دلیل بر بی حرمتی نیست. معلم ام، ولی به خودم نباید اجازه ی بی حرمتی و اهانت به دانش آموز بدهم. او هم محترم است. او باید اخلاق دانش آموزی را یاد بگیرد من هم اخلاق معلمی ام را یاد بگیرم. پس در حضور دیگران محترمانه برخورد کنم. محترمانه که می گویم نه این که خشک باشم. با صمیمیت اما کاملا با رعایت آداب. یعنی آداب حفظ حرمت را در عمل حفظ کنم.

دوم: مسئولیت پذیری

این خیلی در کار مدرسه مهم است. بالاخره مدرسه همه اش کار و مسئولیت است. آن چه من به عهده گرفته ام آن را کار خودم بدانم. نه این که بالاخره یک جوری برگذارش کنم. نه این که چون می خواهم پاسخ مدیر و کسی که مسئول کار من است را بدهم، بکنم. نه، واقعا با جان و دل به کارم بچسبم. یا قبول نکنم، یا اگر جزو شرح وظایف من هست به آن بچسبم. سر هم بندی نمی خورد به کار تأذیب به سیرت. من اگر کار خودم باشد سر هم بندی می کنم؟ نمی کنم. پس کار مدرسه را کار خودم بدانم و به آن دل بدهم. به آن بچسبم. یک جوری انجامش بدهم که به دل خودم بچسبد. می دانید یک موقع هایی ما نماز هم که می خوانیم گاهی به دل خودمان هم نمی چسبد. می گویم این چه نمازی بود من خواندم! اگر بخواهم به خودم نمره دهم ده هم نمی دهم! بعد آیا این نمازی که خودم نمی پذیرم خدا می پذیرم؟ نمی خواهم بگویم صد در صد پذیرفته نیست ولی نباید فکر کنم که حتما پذیرفته است. آن کاری که به خودم بچسبد. بگویم آنی که واقعا می توانستم مایه بگذارم، گذاشته ام. کم نگذاشته ام. گفتیم که می خواهیم با خدا معامله کنیم. پس کم نگذاشته ام خدا هم می داند. حالا چه مدیر مدرسه و مسئول مدرسه بفهمد، چه نفهمد. در صدد این که خودم را نشان بدهم نباشم. آن اخلاص به هم می خورد. اتفاقا یک موقع هایی اگر خیلی کار آدم را نبینند به اخلاص نزدیک تر است. آن ها هم باید وظیفه ی خودشان را انجام دهند و ارزش کار آدم را بفهمند ولی لازم نیست من خیلی اظهار کنم که ببینید من چه جوری انجام داده ام.

با کمترین توضیح دارم عرض می کنم.

سوم: انعطاف در انجام کار

یک موقع هست که آدم می خواهد کار را راه بیاندازد یک موقع می خواهد مانع بتراشد. انعطاف یعنی آدم یک جوری برخورد کند که موانع را رفع کند. امان از موقعی که آدم نخواهد کاری را بکند. هی مانع می تراشد. اینش که اینجور است آتش آن جور است. اگر قرار است کاری را انجام دهی بالاخره ردیفش می کنید. این

طوری کار را به دست بگیرد. این که می گویم کار را کار خودمان بدانیم این طور انجام بدهیم. مانع ها را اصلاً طرح نکنیم. بگوییم خودم درستش می کنم. بروم زیر بار کار. سختی هایش را به جان بخرم. و هی اظهار مشکل نکنم. البته گاهی بیخود نیست و واقعاً مشکل است و یک چیزهایی ردیف نیست. یک موقع آدم می خواهد همه چیز ایده آل باشد. مدرسه هم قاعدتاً همت خودش را می کند که همه ی شرایط فراهم باشد ولی گاهی نمی شود. ولی من هم نباید بگویم حالا که نشد من هم وظیفه ندارم. میخواستند همه ی شرایطشان جور باشد! نه، برود آدم زیر بار کار بگوید همه چیز فراهم نیست ولی ما کار می کنیم. این روحیه یعنی کار را زمین نگذاشتن. سخت برخورد نکنیم. المؤمن سهل امره. مؤمن کارش روان است. با او کار کردن سخت نیست. بعضی ها هستند که کار کردن با آن ها سخت است. آنقدر دیسیپلین دارند که آدم باید از یک دالان تنگ رد شود که بتواند با آن ها همکاری کند. این اخلاق ائمه نیست. این اخلاقی که ما باید به تأدیب به سیرت کنیم نیست. بچه های ما همین را از ما یاد می گیرند. مثلاً شما اگر تابستان یا غیر تابستان اردویی بروید بچه ها شما را در فعالیت های اجتماعی اینجوری ببینند این روحیه را باید از شما یاد بگیرند. لازم نیست حرفی هم بزنید خودشان یاد می گیرند.

چهارم: خوش اخلاقی و نشاط

بد اخلاقی را در هیچ شرایطی به خودم اجازه ندهم. بدعنقی، اخم و تخم، قیافه گرفتن، ترساندن، تهدید کردن. این که بگویم اگر فلان جور نباشد من نیستم! این ها در محیط مضر است و ضرر می زند. دانش آموز ما به ما نگاه می کند. این که ما اینجوری هستیم یا نیستیم.

پنجم: اجازه ندهیم کار کسی زمین بخورد.

برای این که مثلاً خدای ناکرده این ها شیطنت است. و سوسه ی شیطان است. مثلاً می خواهیم ارزش کار ما معلوم شود یک جوری کنار بکشیم که کار دیگری زمین بخورد تا ارزش کار ما را بدانند. این خیلی بی انصافی است. نگذاریم آبروی کسی برود. دوست نداشته باشیم کار کسی زمین بماند که بفهمند او خراب کرد و بیایند سراغ من. این ها کار الهی نیست.

ششم: داشتن نظم

دیسیپلین را گفتیم، ولی مواظب باشید اگر به معنی نظم باشد خوب است ولی به معنی خشکی باشد خوب نیست. گاهی دیسیپلین یعنی یک مدل قانون مندی مثل بتن آرمه! نه، این همان خشکی است. این خشکی چیز خوبی نیست و توی روایات به ما یاد داده اند اهل رفق باشیم. رفق یعنی مدارا. یعنی راه بیاییم با آدم ها، اما در عین نظم. نظمش هم خیلی مهم است. یعنی یک موقع رفق و مدارا به بی نظمی منتهی نشود. مخصوصاً بچه ها در سن دبستان باید نظم را بیاموزند. همه چیزشان باید منظم باشد. حتی این نظم را در خانه هم ببرند. از مسواک زدن، مدل لباس پوشیدن، چینش کیفش همه را باید یادش بدهد. که آیا کیفش درهم برهم است یا منظم و هر چیزی در جای خودش است. یا اتاقی که در خانه دارد چه جوری است. نظم را در شما ببینند. نظم کاری، نظم وقتی که مثلاً این ساعت باید این کار انجام شود. این ها غیر از دیسیپلین به معنی خشکی است. رفق

و مدارا در کنار نظم و مسئولیت پذیری. یعنی عامیانه اش این است که شلختگی و بی نظمی به هیچ وجه اخلاق معلمی نیست و بلکه اخلاق عمومی هم نیست. کارها باید با نظم باشد اما نه با خشکی با انعطاف باید جلو برود.

هفتم: از تحمل کارهای سخت ابا نکنیم

تحمل کارهای سخت را ابا نکنیم از این که بپذیریم. به شرط این که توانش را در خودمان ببینیم. و روحیه مشورت داشتن باید تقویت شود. این بسیار در مدرسه لازم و ضروری است. یعنی آدم فقط به تشخیص خودش اکتفا نکند. واقعا مشورت کند برای این که از دیگران چیز یاد بگیرد. نه این که فقط حفظ ظاهر کند که مشورت هم کردیم. نه، خودش را نیازمند خرد جمعی بداند. واقعا ممکن است یک موقع کسی که شاگرد من بوده در یک کاری یا یک زمینه ای چیزی به نظرش برسد که به نظر من که تجربه ام بیشتر است، نرسد. واقعا اینکار را نکنیم.

در سیره ی امام هشتم علیه السلام است که حضرت یک غلام سیاه داشتند. با این که برده ی ایشان بود اما گاهی امام علیه السلام با او مشورت می کردند. خوب امام که نیاز به کسی ندارد. می خواهند این را به بقیه یاد بدهند. بفهمانند شما هیچ کدام کامل نیستید. همه ی ما نیاز به مشورت داریم. کار را بپذیریم، ولی مشورت هم بکنیم. این که من همه چیز را بلدم نباشد. هیچ کس نمی تواند بگوید من همه چیز را بلدم. ممکن است چم و خم کار پیچیده تر از آن باشد که ما فکر می کنیم. کارهای سخت را بپذیریم. از زیر بار آن شانه خالی نکنیم. به دنبال عافیت طلبی و راحت طلبی نباشیم که کار راحت تر را انجام دهیم. نگوییم ما کارمند مدرسه هستیم کار راحت تر را برداریم. بعد هم بگوییم حق مدرسه را هم ادا کرده ایم. نه، آدم کار سخت را هم بپاید. البته نه با اتکا به خود. با مشورت. این روحیه ی کار جمعی کردن مهم است.

هشتم: داشتن روحیه کار جمعی

یکی از چیزهایی که بچه ها باید از ما معلم ها یاد بگیرند این روحیه ی کار جمعی کردن است. متأسفانه این روحیه در ایرانی ها ضعیف است. در این رشته های ورزشی ببینید. می گویند ایرانی ها در آن رشته های ورزشی که حالت جمعی دارد، ضعیف اند اما در رشته های فردی، قوی ترند. مثلاً در وزنه برداری و کشتی قوی اند ولی در والیبال ضعیف تر اند. چرا؟ چون روحیه ی تعاون و همکاری در ایرانی ها ضعیف است. این هم ریشه اش به این برمی گردد که یک مقدار زیادی به خود متکی اند. یعنی ما کمتر اهل مشورت ایم. مشورت یعنی اعلم الناس من جمع علم الناس الی علمه. عالم ترین آدم ها آن کسی است که علم آدم ها را جمع می کند بر علم خودش و نمی خواهد به نام خودش ثبت کند. می خواهد به نام همه ثبت شود. این روحیه ی جمعی کار کردن است. مخصوصاً در اردوها یا یک فضاهایی که یک مقدار از فضای مدرسه خارج است، بیشتر خودش را نشان می دهد و بچه ها این را دقیقاً از معلم های خود یاد می گیرند.

این تأدیب به سیرت در خانه هم تأثیر می گذارد. در خانه شما با هم سر، با بچه هایتان، حتی هم سایه ها، با کسانی که یک نوع اشتراک در زندگی دارید با آن ها هم می توانید تجربه کنید و اثرش را ببینید و لذت معنوی اش را حس کنید. این ها را به عنوان نمونه عرض کردم. دیگر شما خود حدیث مفصل بخوان از این

مجمل. من از باب نمونه این چندتا را یادداشت کرده بودم برای این که شما سرخ به دستتان بیاید که ببینید اگر بخواهد تأدیب به سیرت باشد که احق بالاجلال باشد باید چه جوری باشیم.

ان شاء الله خدا به همه ی ما توفیق دهد از این رهنمود زیبا و عمیق امیرالمؤمنین علیه السلام کمال استفاده را ببریم. و ما خوشحالیم که خدا الحمدلله به شما توفیق داده و موفق به این کار مقدس هستید. انصافاً معلم، شایسته ی اجلال است و باید از کارش تقدیر شود. تقدیر هم تقدیر جمعی است. فقط این که مدرسه از معلم تقدیر کند نیست. معلم هم باید از مدرسه تقدیر کند که ما را به همکاری دعوت کرده اند. و این کار جمعی ان شاء الله با آن نیت خالص که خداوند به همه ی شما عطا کرده است بیشتر شود. اجرتان را از خود خدا و از خلیفه ی خدا روی زمین بگیرید. منتظر این که دیگران حتماً کار شما را ببینند و اجر بنهند نباشید. آن ها یا کار خودشان را می کنند، یا نمی کنند. ولی یک معلم با خدا معامله می کند منتظر است آن روزی که دستش خالی می شود، دستگیرش باشند.

ما همیشه این توانایی را نداریم که با بچه ها سر و کله بزنیم. تا زمانی که این توانایی و این روحیه ی نشاط را داریم تلاش خودمان را کنیم. همین جا این تذکر را هم بدهم که این روحیه ی نشاط خیلی مهم است. بچه ها در دبستان بیشتر نشاط می خواهند. شما اگر خمود باشید، یا خدای ناکرده توی فکر باشید، یا غصه دار باشید، این ها در کار و سیرتتان اثر می گذارد. شاد، با نشاط و توپ انرژی باشید که بتوانید با بچه ها قشنگ در این زمینه همدمی و همراهی کنید.

ان شاء الله خدا توفیقاتتان را زیادتراً کند. از این که عرایض ما را تحمل فرمودید ممنونم محتاج دعای همه ی شما هستم.

اللهم عجل لوليک الفرج